

الجهاد الأكبر (جهاد النفس)

جهاد اكبر (جهاد با نفس)

قلب الإنسان بين إصبعين من أصابع الرحمن⁽¹⁾؛ الشيطان إصبع والملك إصبع، أو الظلمة إصبع والنور إصبع، أو الجهل إصبع والعقل إصبع.

قلب انسان بين دو انگشت از انگشتان رحمان^(۲) قرار دارد؛ شیطان یک انگشت و فرشته انگشتی دیگر، یا تاریکی یک انگشت و نور انگشتی دیگر، یا جهل یک انگشت و عقل انگشتی دیگر.

والقلب بين هذين الإصبعين ، فجهاد النفس هو السعي مع الملك والنور والعقل إلى الله، ونبذ الشيطان والظلمة والجهل.

قلب بين این دو انگشت است، و جهاد با نفس، سعی و تلاش برای رسیدن به خداوند با فرشته، نور و عقل، و ترک گفتن شیطان، ظلمت و جهل می‌باشد.

وبما أن هدف الشيطان وغرضه هو أن يردي الإنسان في هاوية الجحيم، وأن يجعله في مواجهة مخزية مع رب العالمين عندما يعصي الخالق الرؤوف الرحيم الكريم، وليحقق هذا الغرض لأبد له من أسلحة يستعين بها على تنفيذ ما يريد.

و از آنجا که هدف و غرض شیطان این است که انسان را در آتش سرنگون و تباہ کند و او را هنگامی که خالق رؤوف رحیم بزرگووار را معصیت می‌کند، در یک رویارویی خفت‌بار قرار دهد، ناگزیر باید سلاحی داشته باشد تا با استفاده از آن برای به جریان انداختن آنچه مورد نظرش است، این هدف و غرض را جامه‌ی عمل بپوشاند.

1- عن النبي ﷺ: (قلب المؤمن بين إصبعين من أصابع الرحمن) عوالي اللئالي: ج 1 ص 48.

2- رسول خدا ص می‌فرماید: «قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان رحمان قرار دارد». عوالی اللئالی: ج ۱ ص ۴۸.

وهذه الأسلحة تتدرج من الظهور إلى الخفاء، ومن الضعف إلى القوة، وكل بحسبه، فكل صنف سلاحه الملائم لإضلاله.

این سلاح از آشکار تا نهان، و از ضعف تا قوت برای هرکس بر حسب شرایط درجه‌بندی می‌شود؛ پس برای به گمراهی کشانیدن هر صنفی سلاحی درخور وجود دارد.

ومن باب (اعرف عدوك) أتعرض لهذه الأسلحة ؛ ليتسنى لمن يريد أن يجاهد بالجهاد الأكبر معرفة عدوه ، وبالتالي إنقاذ نفسه من النار ، وتحصين نفسه والتدرع بما هو ملائم ؛ لأن لا يكون هدفاً سهل المنال للشيطان (لعنه الله).

و از باب «دشمن خود را بشناس» به این سلاح می‌پردازم؛ تا کسی که خواهان مجاهدت در راه جهاد اکبر است دشمن خویش را بشناسد، و به دنبال آن خویشتن را از آتش جهنم رهنانیده، وارد دژ مستحکم گردد و زرهی شایسته و مناسب بر تن کند، تا هدفی آسان برای شیطان - که لعنت خداوند بر او باد- نباشد.

ولابد من معرفة أولاً - وقبل كل شيء - أن دوافع الإنسان للغواية مركبة ومشتبكة مع بعضها، والشيطان (لعنه الله) يستخدم من هذه التركيبية المعقدة ما يناسب كل إنسان لإضلاله؛ حيث إن الإنسان يعيش في هذا العالم الجسماني وممتحن بهذا العالم الجسماني في هذا الوقت وفي هذه الحياة الدنيا، فنفس الإنسان ومحيطها هما مدار البحث حول أسلحة الشيطان، فمن النفس ومن محيطها يتسلح الشيطان (لعنه الله) لإغواء الإنسان وليرديه في هاوية الجحيم، ومحيط الإنسان هو العالم الجسماني أو الدنيا.

باید در ابتدا و پیش از هر چیز، از محرک‌های گمراهی انسان که برخی مرکب از برخی دیگر و در هم تنیده با برخی دیگر می‌باشد، شناخت حاصل شود، و شیطان - که لعنت خدا بر او باد- از این ترکیب بغرنج و در هم تنیده، برای گمراه کردن هر انسانی با توجه به وضعیت او، بهره می‌جوید؛ و از آنجا که انسان در این عالم جسمانی زندگی می‌کند و با این عالم جسمانی در این بعد زمانی و این زندگانی دنیوی، در معرض آزمون می‌باشد، نفس انسان و آنچه احاطه‌اش کرده است، هر دو محور بحث در زمینه‌ی اسلحه‌ی شیطان می‌باشند. بنابراین شیطان (که خداوند لعنتش کند) برای اغوای انسان و واژگون نمودنش در هاویه (اعماق) دوزخ، از نفس و محیط بر آن، سلاح بر می‌گیرد؛ و آنچه محیط بر انسان است، همین عالم جسمانی یا دنیا می‌باشد.

فالبحت إذن يدور حول الدنيا والنفس الإنسانية من جهة، وحول النفس الإنسانية من جهة أخرى؛ لأنّ السلاح إمّا:

بنابراین پژوهش و تحقیق از یک سو حول محور دنیا و نفس انسانی، و از سوی دیگر در زمینه‌ی نفس انسانی، دور می‌زند؛ چرا که این سلاح:

أن يكون مركباً من العالم الجسماني والنفس الإنسانية، كالسكين والجسم الذي تغرس فيه وكمثال الزاني والزانية، فالشيطان يستخدم المرأة أو الرجل وأيضاً يحتاج إلى الضعف الجنسي في نفس هذا الإنسان الذي يريد إغواءه وإردائه في الهاوية. فبالنسبة لرجل عصي الله بالزنا تمثل المرأة السكين التي طعنه بها الشيطان ، أمّا ضعفه الجنسي فقد مثل المكان الذي الذي طعنه به الشيطان .

• یا مرکب از این عالم جسمانی و نفس انسانی است؛ مانند چاقو و جسم که چاقو در آن فرو می‌رود؛ مثالی از این دست، مرد و زن زناکار می‌باشد؛ شیطان از زن یا مرد بهره می‌جوید. به علاوه شیطان به ضعف جنسی در این انسانی که می‌خواهد گمراهش کند و در ژرفای دوزخ به تباهی‌اش بکشد، نیازمند می‌باشد. بنا براین برای مردی که با زنا خدا را نافرمانی می‌کند، زن به مانند چاقویی است که شیطان با آن ضربه می‌زند و ضعف جنسی او همانند مکانی است که شیطان ضربه را در آن وارد می‌کند.

أن يكون السلاح من داخل النفس الإنسانية ، فتكون السكين وموضع الطعن واحد وهي النفس، فلا يوجد شيء من العالم الجسماني، ومثاله العجب.

• و یا سلاح شیطان از درون نفس انسانی بر گرفته می‌شود؛ که در این حالت، چاقو و محل فرود آمدنش هر دو یکی -یعنی نفس- می‌باشد؛ بنا براین در این حالت، چیزی از این عالم جسمانی وجود ندارد. مثالی از این نوع، عجب و خود بزرگ بینی می‌باشد.

فنحتاج إذن إلى معرفة السكين (الدنيا)، والجسم الذي تغرس فيه (النفس)، والسكين النفسية (وهي سكين وسلاح يؤخذ من النفس ويغرس في النفس) ، وعندها إذا وفقنا سنعرف أسلحة الشيطان بشكل

تفصیلی بعد آن عرفناها بشكل مبسط ، ونحن نحتاج إلى كلا المعرفتين البسيطة (أي كون النفس والدنيا هما سلاح الشيطان)، والتفصيلية التي أتركها؛ لأنها تتفرع من هذا الإجمال.

پس باید چاقو (دنيا)، جسمی که در آن فرو می‌رود (نفس)، و همچنین چاقوی نفسانی (چاقو و سلاحی است که از نفس گرفته و در آن فرو برده می‌شود) را بشناسیم؛ و اگر توفیق یافتیم، پس از اینکه به صورت سطحی و اجمالی از آن شناختی به دست آوردیم، آن را به تفصیل نیز خواهیم شناخت. ما به هر دو شناخت یعنی کلی و اجمالی (یعنی اینکه نفس و دنیا هر دو سلاح شیطان می‌باشند)، و تفصیلی که در این مجال به آن نمی‌پردازم - چرا که از این شناخت کلی منشعب می‌گردد- نیازمند می‌باشیم.

ولا بأس من إلقاء نظرة على الدنيا والنفس الإنسانية من حيث إنها سلاح للشيطان.

مانعی ندارد که نگاهی به دنیا و نفس انسانی که سلاحی برای شیطان می‌باشند، نظری بیفکنیم:

۱- السکین (دنیا) :

۱- چاقو (دنيا):

والعالم الجسماني المحيط بالإنسان ينقسم إلى: جمادات ونباتات وحيوانات، وبقية الناس غيره، وعلاقة الإنسان معها إما ملائمة أو منافاة، فتجده - مثلاً - يحب تملك الأرض والذهب والفضة والزرع والحيوانات وقضاء شهوته مع الجنس المقابل له، ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ﴾ (3).

عالم جسمانی که محیط بر انسان و او را در بر گرفته است به دسته‌هایی تقسیم می‌شود: جمادات، نباتات، حیوانات و سایر انسان‌ها (غیر از خودش) و تعامل این انسان با آنها که می‌تواند سازگار یا ناسازگار با آنها باشد. به عنوان مثال می‌بینیم که انسان مالکیت داشتن بر زمین، طلا و نقره، کشت و زرع، و ارضای شهوت با جنس مقابل را دوست دارد:

((دوست داشتن خواست‌های نفسانی از زنان، فرزندان، اموال فراوان از طلا و نقره، اسبان نشان‌دار، چهارپایان و زراعت، برای مردمان آراسته شده است. اینها متاع زندگانی این جهان هستند، در حالی که بازگشتگاه نیکو نزد خداوند است)) (۴).

ویکره التعرض للضرر كالقتل في ساحة المعركة، وهو من نتائج
الجهاد المحتملة:

همچنین او در معرض ضرر و زیان قرار گرفتن مانند کشته شدن در میدان نبرد را که از نتایج احتمالی جهاد می‌باشد، دوست نمی‌دارد:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (5).

((جنگ بر شما مقرر شد، در حالی که آن را ناخوش می‌داشتید، و چه بسا چیزی را ناخوش بدارید در حالی که در آن خیر شما باشد و چیزی را دوست داشته باشید در حالی که برایتان ناپسند افتد؛ در حالی که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید)) (۶).

ولابد من بیان آن دنیا بالنسبة للآخرة ضرّة لا تجتمع معها في قلب
إنسان أبداً (7)، فهما في اتجاهين متقابلين إذا التفت الإنسان إلى
إحدهما أعطى ظهره للآخرى ، ولا يمكن لإنسان أن يجمع الدنيا
والآخرة في عينه أو قلبه ، قال تعالى:

و ناگزیر از بیان اینکه دنیا نسبت به آخرت دو هوویی هستند که به هیچ وجه با

۴- آل عمران: ۱۴.

5- البقرة: 216.

۶- بقره: ۲۱۶.

7- قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع: (إنّ الدنيا والآخرة عدوان متفاوتان وسبيلان مختلفان، فمن أحب الدنيا وتولاها أبغض الآخرة وعادها. وهما بمنزلة المشرق والمغرب وماش بينهما، كلما قرب من واحد بعد من الآخر، وهما بعد ضربتان) نهج البلاغة بشرح محمد عبده : ج 4 ص 23.

یکدیگر در قلب یک انسان جمع نمی‌شوند،^(۸) و در دو جهت مخالف یکدیگر قرار دارند، به طوری که اگر انسان به یکی از آنها توجه کند به دیگری پشت کرده است. چنین امکانی وجود ندارد که انسان دنیا و آخرت را در چشم یا قبش یک جا گرد آورد.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾ (9).

حق تعالی می‌فرماید: ((هر کس کشت آخرت را بخواهد برایش بر کشته‌اش می‌افزاییم و هر کس کشت دنیا را بخواهد از آن به او عطا می‌کنیم، ولی دیگر او را آخرت نصیبی نیست)) (۱۰).

وقال تعالی: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾ (11).

و حق تعالی می‌فرماید: ((هر کس خواهان این جهان زودگذر باشد هر چه بخواهیم برای کسی که بخواهیم ارزانی‌اش داریم، آنگاه جهنم را جایگاه او سازیم تا نکوهیده و رانده شده به آن درآفتد * و هر که قصد آخرت نماید و سعی و تلاشش را برای آن به کار بندد در حالی که مؤمن باشد، آنان کسانی هستند که از سعی و تلاش‌شان سپاس‌گزاری خواهد شد)) (۱۲).

ومن هذه التركيبة الجسمانية المحيطة بالإنسان ونفس الإنسان - وبالخصوص الثغرات ونقاط الضعف الموجودة فيها - يكون سلاح الشيطان (لعنه الله).

۸- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ع می‌فرماید: «دنیا و آخرت دو دشمن آشتیناپذیر و دو راه مختلف‌اند؛ پس کسی که دنیا را دوست بدارد و به آن عشق ورزد آخرت را دشمن داشته، با آن عداوت میکند. این دو همچون مشرق و مغرب‌اند: پوینده‌ی این دو راه، هر گاه به یکی از دو طرف نزدیک شود از دیگری دور گردد، و آن دو همانند دو هوو می‌باشند». نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۴ ص ۲۳.

9- الشوری: 20.

۱۰- شوری: ۲۰.

11- الاسراء: 18 - 19.

۱۲- اسراء: ۱۸ و ۱۹.

و از این ترکیب جسمانی که انسان و نفس انسان را در بر گرفته است به خصوص از منافذ و نقاط ضعف موجود در نفس انسان- سلاح شیطان که لعنت خدا بر او باد، ساخته می‌شود.

۲ - النفس :

۲- نفس:

وهي أَسُّ البلاءِ وبيت الداءِ، فلو لم تكن فيها الثغرات الملائمة لما في الدنيا من شهوات، ولو لم تكن فيها علة العلل وهي (الأنا) لما كان للشيطان على الإنسان سبيل، فبصحتها يصحّ ابن آدم، وبدائها يمرض، وبموتها يموت.

که اساس و خاستگاه بلا و خانه‌ی دردها است؛ که اگر در آن منذهای سازگار با شهوات دنیوی نبود، و همچنین اگر در آن «علت العلل» (علت اصلی) همه‌ی دردها یعنی «من و منیت» نبود، شیطان هیچ راهی بر انسان نمی‌داشت. پس با سلامتی آن، انسان سالم می‌شود و با درد آن، انسان بیمار می‌گردد و با مرگ، آن، انسان می‌میرد.

والشيطان (لعنه الله) إمّا يستخدم ما فيها وهو الأنا لظعنها، فيكون سلاح الشيطان منها والظعن فيها ، وإمّا أنّ الشيطان (لعنه الله) يستخدم ما في الدنيا ليطعن النفس في ثغراتها.

و شیطان که لعنت خدا بر او باد، یا از آنچه در نفس انسان است یعنی همان من و منیت برای ضربه زدن بر او استفاده می‌کند، که در این صورت سلاح شیطان از نفس خواهد بود و محل ضربه زدن نیز در همان، و یا از آنچه در دنیا است برمی‌گیرد تا در منافذ و حفره‌های نفس ضربه وارد کند.

والآن عرفنا سلاح الشيطان وتركبه من النفس ومحيطها، وبهذا نعرف معنى أن يكون جهاد النفس هو الجهاد الأكبر؛ لأنّ تحصين النفس في هذه المعركة يؤدي إلى النصر على الشيطان وهزيمة وكسر سلاحه.

اکنون سلاح شیطان و ترکیب آن از نفس و آنچه آن را احاطه کرده است شناختیم و به این ترتیب متوجه می‌شویم اینکه مبارزه با نفس همان جهاد اکبر است، چه معنایی دارد؛ چرا که در این آوردگاه سنگر بندی نفس، منجر به پیروزی بر شیطان، ناکام کردنش

و شکستن سلاحش می‌گردد.

أما تفصيل أسلحة الظلمة والجهل والشيطان فأتركه لهذه الجوهرة من جواهر آل محمد ﷺ التي بينت جنود الجهل وجنود العقل؛ ليتحلى المؤمن بجنود العقل بعد أن يتخلى عن جنود الجهل فيتم عقله، ويتحصن بالله من أسلحة الشيطان.

اما شرح و تفصيل اسلحه‌ی ظلمت، جهل و شیطان را به این گوهر که از جواهر آل محمد ﷺ است و می‌نهمم که سربازان جهل و سپاهیان عقل را بیان کرده است؛ تا مؤمن پس از رها کردن لشکریان جهل، به سپاهیان عقل آراسته گردد، تا عقلش را به کمال برساند و از سلاح شیطان به خداوند پناه جوید.

روى الشيخ الكليني في (الكافي) عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن حديد، عن سماعة بن مهران، قال: كنت عند أبي عبد الله ع وعنده جماعة من موالیه فجرى ذكر العقل والجهل، فقال أبو عبد الله ع: **(اعرفوا العقل وجنده والجهل وجنده تهتدوا)**، قال سماعة: فقلت: جعلت فداك لا نعرف إلا ما عرفتنا، فقال أبو عبد الله ع: **إن الله عز وجل خلق العقل وهو أول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره، فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فأقبل، فقال الله تبارك وتعالى: خلقتك خلقاً عظيماً وكرمتك على جميع خلقي، قال: ثم خلق الجهل من البحر الأجاج ظلماً نياً فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فلم يقبل فقال له: استكبرت فلعنه، ثم جعل للعقل خمسة وسبعين جنداً فلما رأى الجهل ما أكرم الله به العقل وما أعطاه أضمر له العداوة فقال الجهل: يا رب هذا خلق مثلي خلقتك وكرمتك وقويته وأنا ضده ولا قوة لي به فأعطني من الجند مثل ما أعطيتك، فقال: نعم فإن عصيت بعد ذلك أخرجتك وجنودك من رحمتي، قال قد رضيت فأعطاه خمسة وسبعين جنداً.**

شیخ کلینی در کافی از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حديد، از سماعة بن مهران نقل کرده است که گفت: نزد ابا عبد الله ع بودم در حالی که در محضر

ایشان جماعتی از شیعیان حاضر بودند. یادی از عقل و جهل به میان آمد که ابو عبدالله ع فرمود: «عقل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید، و جهل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید». سماعه گوید: عرض کردم، فدایت شوم، غیر از آنچه شما بما فهمانیده‌اید نمی‌دانیم. حضرت ع فرمود: «خداوند تبارک و تعالی عقل را آفرید. عقل اولین مخلوقش از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: برو، و او رفت. سپس به او فرمود: پیش آی، و پیش آمد. خداوند تبارک و تعالی به او فرمود: تو را بر خلقی عظیم خلق نمودم و بر تمام مخلوقاتم کرامت بخشیدم. سپس جهل را از دریای شور و ظلمانی آفرید و فرمود: برو، و او رفت. سپس به او فرمود: پیش آی، و پیش نیامد. خداوند عزوجل فرمود: تکبر ورزیدی، پس تو را لعنت کردم. سپس برای عقل هفتاد و پنج سرباز قرار داد. چون جهل این مکرمت و عطای خدا را نسبت به عقل دید دشمنی او را در دل گرفت و عرض کرد: پروردگارا! این هم مخلوقی است همانند من، او را آفریدی و گرامیش داشتی و تقویتش نمودی، و من ضد او هستم و بر او توانایی ندارم. آنچه از لشکریان به او دادی بمن هم عطا کن. فرمود: بلی می‌دهم ولی اگر پس از آن نافرمانی کردی تو را و لشکر تو را از رحمت خود بیرون می‌کنم. عرض کرد: خوشنود شدم. پس هفتاد و پنج لشکر به او عطا فرمود.

فكان مما أعطى العقل من الخمسة والسبعين الجند: الخير وهو وزير العقل وجعل ضده الشر وهو وزير الجهل، والایمان وضده الكفر، والتصديق وضده الجحود، والرجاء وضده القنوط، والعدل وضده الجور، والرضا وضده السخط والشكر وضده الكفران، والطمع وضده اليأس، والتوكل وضده الحرص، والرافة وضدها القسوة، والرحمة وضدها الغضب والعلم وضده الجهل، والفهم وضده الحمق، والعفة وضدها التهتك، والزهد وضده الرغبة، والرفق وضده الخرق، والرہبة وضدها الجرأة، والتواضع وضده الكبر، والتؤدة وضدها التسرع، والحلم وضدها السفه، والصمت وضده الهذر، والاستسلام وضده الاستكبار، والتسليم وضده الشك والصبر وضده الجزع، والصفح وضده الانتقام، والغنى وضده الفقر، والتذكر وضده السهو، والحفظ وضده النسيان، والتعطف وضده القطيعة، والقنوع وضده الحرص، والمؤاساة وضدها المنع، والمودة وضدها العداوة والوفاء وضده الغدر، والطاعة وضدها المعصية، والخضوع وضده التناول والسلامة

وضدها البلاء، والحب وضده البغض، والصدق وضده الكذب، والحق وضده الباطل، والأمانة وضدها الخيانة، والإخلاص وضده الشوب، والشهامة وضدها البلادة، والفهم وضده الغباوة، والمعرفة وضدها الإنكار والمدارة وضدها المكاشفة، وسلامة الغيب وضدها المماكرة، والكتمان وضده الإفشاء، والصلاة وضدها الإضاعة، والصوم وضده الإفطار، والجهاد وضده النكول، والحج (أي الولاية) وضده نبذ الميثاق، وصون الحديث وضده النميمة، وبر الوالدين وضده العقوق، والحقيقة وضدها الرياء، والمعروف وضده المنكر، والستر وضده التبرج، والتقية وضدها الإذاعة، والإنصاف وضده الحمية، والتهيئة وضدها البغي، والنظافة وضدها القذر، والحياء وضدها الخلع، والقصد وضده العدوان، والراحة وضدها التعب والسهولة وضدها الصعوبة، والبركة وضدها المحق، والعافية وضدها البلاء، والقوام وضده المكاثرة، والحكمة وضدها الهواء، والوقار وضده الخفة، والسعادة وضدها الشقاوة، والتوبة وضدها الإصرار والاستغفار وضده الاغترار، والمحافظة وضدها التهاون، والدعاء وضده الاستنكاف، والنشاط وضده الكسل، والفرح وضده الحزن، والألفة وضدها الفرقة والسخاء وضده البخل.

هفتاد و پنج لشکری که به عقل عنایت کرد به این قرار است: خیر که وزیر عقل است و ضد او را شرّ قرار داد که وزیر جهل می‌باشد؛ ایمان و ضدّش کفر؛ تصدیق حق و ضدّش انکار حق؛ امیدواری و ضد آن نومیدی؛ دادگری و ضد آن ستم‌کاری؛ خوشنودی و ضد آن قهر و خشم؛ سپاسگزاری و ضد آن ناسپاسی؛ چشم داشت به رحمت خدا و ضد آن یأس از رحمتش؛ توکل و اعتماد به خدا و ضد آن حرص و آز؛ نرم دلی و ضد آن سخت دلی؛ مهربانی و ضد آن کینه‌توزی؛ دانش و فهم و ضد آن نادانی؛ شعور و ضد آن حماقت؛ عفت و پاکدامنی و ضد آن بی‌عفتی و رسوایی؛ پارسایی و ضد آن میل به دنیا؛ خوش‌رفتاری و ضد آن بد رفتاری؛ پروا داشتن و ضد آن گستاخی؛ تواضع و ضد آن کبر؛ آرامی و ضد آن شتاب‌زدگی؛ خردمندی و ضد آن بی‌خردی؛ خاموشی و ضد آن پر گویی؛ فرمان‌برداری و ضد آن گردن‌کشی؛ تسلیم حق شدن و ضد آن تردید کردن؛ شکیبایی و ضد آن بی‌تابی؛ چشمپوشی و ضد آن انتقامجویی؛ بینیازی و ضد آن فقر و نیازمندی؛ به یاد داشتن و ضد آن غفلت و بی‌خبری؛ در خاطر نگهداشتن و ضد آن فراموشی؛ مهرورزی و ضد آن دوری و کنارگیری؛ قناعت و ضد آن حرص و آز؛ تشریک مساعی و ضد آن

دربغ و خودداری؛ دوستی و ضد آن دشمنی؛ پیمان‌داری و ضد آن پیمان‌شکنی؛ فرمان‌بری و ضد آن نافرمانی؛ سر فرود آوردن و ضد آن بلندی جستن؛ سلامتی و ضد آن مبتلا بودن؛ دوستی و ضد آن تنفر و انزجار؛ راست‌گویی و ضد آن دروغ‌گویی؛ حق و درستی و ضد آن باطل و نادرستی؛ امانت و ضد آن خیانت؛ صدق و خلوص و ضد آن ناخالصی؛ چالاک‌ی و ضد آن سستی؛ نشاط و زیرکی و ضد آن کودنی؛ شناسایی و ضد آن ناشناسایی؛ مدارا و رازداری و ضد آن راز فاش کردن؛ یک رویی و ضد آن دغلی؛ پرده‌پوشی و ضد آن فاش کردن؛ نماز گزاردن و ضد آن تباه کردن نماز؛ روزه گرفتن و ضد آن روزه خوردن؛ جهاد کردن و ضد آن فرار از جهاد؛ حج گزاردن (یا ولایت) و ضد آن شکستن عهد و پیمان؛ سخن نگه‌داری و ضد آن سخن چینی؛ نیکی به پدر و مادر و ضد آن نافرمانی پدر و مادر؛ با حقیقت بودن و ضد آن ریاکاری؛ نیکی و شایستگی (معروف) و ضد آن زشتی و ناشایستگی (منکر)؛ خود پوشی و ضد آن خود آرایی؛ تقیه و ضد آن بی‌پروایی؛ انصاف و ضد آن تعصب و جانب‌داری از باطل؛ خودآرایی برای شوهر و ضد آن زنا کردن؛ نظافت و پاکیزگی و ضد آن پلیدی؛ حیا و آزر و ضد آن بی‌حیایی؛ میانه روی و ضد آن تجاوز از حد؛ آسودگی و ضد آن خود را به رنج انداختن؛ آسانگیری و ضد آن سختگیری؛ برکت داشتن و ضد آن بیبرکتی؛ تن‌درستی و ضد آن گرفتاری؛ اعتدال و ضد آن افزون‌طلبی؛ موافقت با حق و ضد آن پیروی از هوس؛ سنگینی و متانت و ضد آن سبکی و جلفی؛ سعادت و ضد آن شقاوت؛ توبه و ضد آن اصرار بر گناه؛ درخواست آمرزش و ضد آن بیهوده طمع بستن؛ دقت و مراقبت و ضد آن سهل انگاری؛ دعا کردن و ضد آن امتناع از دعا با تکبر؛ خرمی و شادابی و ضد آن سستی و کسالت؛ خوش‌دلی و ضد آن اندوه‌گینی؛ مأنوس شدن و ضد آن کناره گرفتن؛ و بخشش و سخاوت و ضد آن بخیل بودن.

**فلا تجتمع هذه الخصال كلها من أجناد العقل إلا في نبي
أو وصي نبي، أو مؤمن قد امتحن الله قلبه للإيمان، وأما
سائر ذلك من موالينا فإن أحدهم لا يخلو من أن يكون فيه
بعض هذه الجنود حتى يستكمل، وينقي من جنود الجهل
فعند ذلك يكون في الدرجة العليا مع الأنبياء والأوصياء (أي
إذا تمّ عقله كان من أهل السماء السابعة ، وهي سماء العقل)، وإنما
يدرك ذلك بمعرفة العقل وجنوده، وبمجانبة الجهل وجنوده،
وفقنا الله وإياكم لطاعته ومرضاته(13).**

تمامی این صفات و خصوصیات که جملگی لشکریان عقل‌اند جز در پیامبر، وصی و جانشین او و یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است جمع نشود؛ اما دوست‌داران دیگر ما برخی از اینها را دارند تا تدریجاً همه را دریابند و از لشکریان جهل

پاک شوند که آنگاه با پیامبران و اوصیای شان در مقام اعلی همراه شوند (یعنی اگر عقلش کامل گردد از اهل آسمان هفتم که همان آسمان عقل است، خواهد بود) و این سعادت جز با شناختن عقل و لشکریانش و دوری گزیدن از جهل و لشکریانش به دست نیاید. خدا ما و شما را به فرمان‌بری و طلب ثوابش موفق بدارد!«(۱۴)

* * *